



تفسیر سوره لقمان؛ گمراه چه کسی است؟/ شأن علم و شأن هوای نفس

حجت الاسلام اخوان گفت: گمراهی آشکار که در قرآن در قسمت‌های متعدّد آن آمده است به حسب خود گمراه نیست، به حسب آن قواعد و ضوابطی است که آن قواعد و ضوابط به گمراهی و غیر گمراهی حکم می‌کند.

حجت الاسلام اخوان گفت: گمراهی آشکار که در قرآن در قسمت‌های متعدّد آن آمده است به حسب خود گمراه نیست، به حسب آن قواعد و ضوابطی است که آن قواعد و ضوابط به گمراهی و غیر گمراهی حکم می‌کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر جلسه تفسیر سوره لقمان از حجت الاسلام اخوان در مورخ ۳۱ شهریور ماه است که از نظر می‌گذرد.

«أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَهُ اللّهُ فِي الْأَرْضِينَ فَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ».

«أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

تخاطب بین قائل و منکر

«هذا خَلَقَ اللّهُ فَأَرْوُنِي»[۱]؛ این متکلم مفروض است نه این‌که متکلم محقق؛ یعنی دارد یک مقام مخاطبی را در آیهی مبارکه مفروض می‌فرماید که یک مخاطبه‌ای را فرض می‌فرماید که این مخاطبه فیما بین یک قائل و منکر است. این هم مستفاد از مفهوم آیات بالا است که آن منکر «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»[۲] است و آن قائل هم آن کسی است که این منکر با او تزاخم می‌کند. حالا این قائل طرح فرمایش می‌فرماید که: «هذا خَلَقَ اللّهُ» این خطاب به آن منکر است منتها این‌ها همه یک مخاطبه‌ی مفروض است و امروزه به آن دیالوگ می‌گویند. این دیالوگ‌ها یک موقع دیالوگ‌های حقیقی است و یک موقع فرض می‌شود. خیلی از مباحث در امور عرفی هم همین‌طور است؛ این طرف یک قائل فرض می‌شود و آن طرف یک منکر فرض می‌شود و این‌ها دارند با همدیگر بحث و مجادله می‌کنند.

چهار شأن مخصوص خدا که دیگری در آن دخالت ندارد

«هذا خَلَقَ اللّهُ فَأَرْوُنِي» پس من را بنمایانید. «ما ذا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». «ما ذا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» به دو شکل قابل بیان و تفسیر است: ۱- غیر از خداوند متعال خالق نیست، پس آن کسی که غیر از خداوند ذو الجلال خلقت حقیقی کرده است را بنمایانید که معلوم است چنین کسی نیست که غیر از خداوند متعال خالق حقیقی باشد. آن روایاتی هم که ناظر بر این است که خلق و رزق و احیاء و اماته، این‌ها منحصرأ در اختیار خداوند ذو الجلال است آن‌ها همه ناظر به خلق و رزق حقیقی، به احیاء و اماته‌ی حقیقی. یک سلسله از روایات وجود دارند که می‌فرماید: این‌ها چهار شأن هستند که مخصوص خداوند ذو الجلال است و دیگری در آن دخالت ندارد.

علم کلام و چهار صفت منحصر به فرد خدا

این به عنوان یک بحث کلامی مطرح شده است. در علم کلام این بحث پیش آمده است که چهار صفت هستند که مخصوص خداوند ذو الجلال هستند. اگر غیر از خداوند ذو الجلال کسی به این صفات متّصف بشود درست نیست. حتی بسیاری از متکلمین فرموده‌اند اگر این اوصاف محقق بشود شخص قائل آن کافر است. یکی از مواردی که شخصی را تکفیر می‌کنند همین است چون بنا بر علم کلام یکی از مواردی که تکفیر می‌کنند این است که کسی غیر از خداوند متعال را خالق بداند، کسی غیر از خداوند ذو الجلال را رازق بداند، کسی غیر از خداوند متعال را محیی بداند یا کسی غیر از خداوند متعال را ممیت بداند. این هم مستفاد از همین‌گونه موارد است که این چهار مخصوص خداوند ذو الجلال است.

موارد مطرح شده‌ی نقض صفات منحصر به فرد خدا در قرآن

این در قرآن هم نقض دارد. نقض آن هم مثل همان آیات مبارکات است که می‌فرماید: «أَتَىٰ أَحَقُّ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» [۳] که جناب عیسی بن مریم (علیه الصلاه و السلام) می‌فرماید: من از طین موجودی شبیه پرنده خلق می‌کنم: «أَتَى أَحَقُّ». یا این‌که مثل رزق؛ رزق شأنی است که معلوم است خداوند متعال این رزق را به دست موکلین رزق قرار داده است. لذا آن روایات به خالقیت و رازقیت و احیاء و اماتهای حقیقی حمل می‌شود که در آن معنا به غیر از خداوند متعال هیچ کسی متصف به آن صفات نیست.

«ما ذا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» [۴] غیر از خداوند متعال، آن کسانی که خالق هستند، کجا هستند؟ چه کسانی غیر از خدا خلق می‌کنند؟ چون خلقت در مفهوم حقیقی آن از کتم عدم به عرصه‌ی وجود آوردن است. این شأن هم مخصوص ذات ذو الجلال است. (یا رب از نیست به هست آمده‌ی لطف تو اییم) به غیر از لطف خدای متعال که کسی این شأن را ندارد که بتواند چیزی را از کتم عدم به عرصه‌ی وجود بیاورد. بله، غیر از خداوند کسی این شأن را ندارد.

توجه به اشارات و قرآن

در این صورت این استفهام، استفهام انکاری است؛ یعنی به غیر از خداوند متعال خالق نیست. در قرآن باز دارد که آیا به غیر از خداوند متعال خالق وجود دارد؟ «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» [۵] آیا به غیر از خداوند متعال خالق وجود دارد؟ او ناظر به خلقت حقیقی است. اگر ما این تفکیک را قائل نشویم نستجیر بالله در خود قرآن به تناقض برخورد می‌کنیم. چون در جایی جناب عیسی می‌فرماید: «أَتَى أَحَقُّ» اما در این‌جا می‌فرماید: «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» این‌جا به تناقض بر می‌خوریم. لذا معلوم می‌شود خالقیت در هر یک از این دو معنای متفاوتی دارند؛ یک مورد خالقیت اصیل و اول را در نظر می‌گیرد که از کتم عدم به عرصه‌ی وجود آوردن است. دیگری خالقیت به معنای تبدیل در برخی از اجزا و آن‌ها را به صورت و به هیئت جدیدی در عرصه رسانیدن است.

گمراه چه کسی است؟

«ما ذا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» چه کسانی هستند که غیر از خداوند متعال خلق می‌کنند؟ یعنی در خالقیت آن‌ها غیر از خداوند متعال هستند. «بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» ظالمون در گمراهی آشکار هستند. گمراهی آشکار که در قرآن در قسمت‌های متعدّد آن آمده است به حسب خود گمراه نیست، به حسب آن قواعد و ضوابطی است که آن قواعد و ضوابط به گمراهی و غیر گمراهی حکم می‌کند. یک قواعد و ضوابطی در نفس الامر وجود دارد که آن قواعد و ضوابط برای خود حکم دارد. مثل کسی که خلاف منطق صحبت کند. اگر کسی خلاف منطق صحبت کند...

خیلی از افراد هستند که خلاف منطق صحبت می‌کنند و خودشان هم نمی‌فهمند. خودشان نمی‌فهمند که دارند خلاف منطق صحبت می‌کنند، اما به حسب قواعد منطق این افراد در گمراهی واضح و آشکار هستند. این یکی از معانی «فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» است.

توجه به نفس عامل گمراهی آشکار است

یکی از معانی آن این است که این ضلالت برای خود صاحب گمراهی معلوم است اما نه به هل مرکبه، به هل بسیطه برای او معلوم است؛ یعنی فی الجمله می‌داند که دارد در این مورد بالإعتساف می‌کند، فی الجمله می‌داند که در این مورد از نفسانیت خود پیروی می‌کند. می‌فهمد موضع، موضع بحث نیست بلکه موضع خودنمایی است. مثلاً دارد با یک کسی بحث می‌کند و بحث، بحث علمی است. مقتضای ساحت بحث علمی این است که متکلم و مخاطب با هم حرف بزنند. اگر هزار نفر هم آن‌جا باشند متکلم و مخاطب با هم حرف می‌زنند اما می‌بینید مدام سر خود را بر می‌گرداند تا ببیند دیگران چه می‌گویند؟ آیا دیگران او را تصدیق می‌کنند یا نمی‌کنند؟ یعنی بیشتر از این‌که به خود بحث توجه داشته باشد به مقام آنانیت خود توجه دارد.

یکی از آقایان نقل می‌کند در این‌که این‌ها برای خدا بحث می‌کردند. می‌فرمایند: وقتی دعوای اخباری و اصولی فیما بین جناب وحید بهبهانی و مرحوم شیخ حسین بحرانی (رضوان الله تعالی علیه) می‌گوید: من قبل از نماز آمدم. دیدم این دو نفر ایستاده‌اند و با هم بحث می‌کنند. رفتم و برگشتم، دیدم این دو نفر از نماز خواندن برگشته‌اند و باز هم دارند با هم بحث می‌کنند. به منزل رفتم کاری که داشتم را انجام دادم و برگشتم باز دیدم آن‌ها ایستاده‌اند و بحث می‌کنند. همان‌جا آن‌ها به خود مشغول بودند و به کسی کاری نداشتند که آیا دیگری آن‌ها را می‌بیند یا خیر؟

او خود، آن‌جا می‌فهمد که این بحث را «بما هُوَ هُوَ» انجام می‌دهد اما یک موقع است که وقتی بحث انجام می‌دهد مدام به اطرافیان نگاه می‌کند. او خود می‌فهمد که واقعاً در مقام تحقیق بحث نیست بلکه در مقام تحقیق نفسانیت خود است و

شأن علم و شأن هوای نفس

یک موقع در درس خارج وقتی استاد بحثی را می‌فرماید یک عده از آقایان مؤید بحث استاد هستند، در تأیید بحث استاد مطلبی را بیان می‌کنند، یک موقع است که مخالف بحث استاد هستند که به آن‌ها مستشکل می‌گویند. یک موقع است که خود استاد به مستشکل جواب می‌گوید، یک موقع یکی از این آقایان مؤیدین جواب می‌گوید. من از خود مرحوم آقای مجتهدی شنیدم، خود ایشان به درس آقای بروجردی می‌رفتند. ایشان می‌گفتند: ما یک موقع در درس آقای بروجردی بودیم. یک آقا بلند شد ایشان اسم آوردند اما من نمی‌گویم- و به آقای بروجردی اشکال کرد. آقای بروجردی این اواخر ثقل سامعه‌ی شدید داشتند، گوش ایشان سنگین بود.

به محض این‌که ایشان خواستند نگاه کنند او چه می‌گوید یک آقا به عنوان مؤید نه مؤید شخص مستشکل، مؤید خود آقای بروجردی به مستشکل جواب داد و آقای بروجردی نگاه می‌کرد. وقتی این مؤید داشت جواب می‌داد مدام اطراف را نگاه می‌کرد که آقا چطور نگاه می‌کند، نگاه در مجلس می‌چرخید و به مستشکل جواب می‌داد. بعد از این‌که آن شخص مستشکل قانع شد صحبت متعارف در بین آقایان این بود که استاد تقدیر می‌کرد که ایشان خوب به مباحث ما توجه کرده‌اند و از این تعابیر به کار می‌بردند. آقای مجتهدی (رحمه الله علیه) می‌گفت: آقای بروجردی نه کلامی گفتند، نه چیزی گفتند، هیچ چیزی نگفتند. مثل این‌که نه اشکالی مطرح شد و نه دلیلی بیان شده است.

وقتی خواستند ادامه بدهند این توهّم در بقیه ایجاد شد که مبدا ثقل سامعه سبب شده است که آقای بروجردی چیزی از این بحث را متوجّه نشده است. این توهّم ایجاد شد و یک نفر از اصحاب خاصّ آقای بروجردی گفت: حضرت آیت الله، آقای فلانی شما را تأیید کردند؛ یعنی تقدیر بفرمایید. آقای بروجردی هم فرمودند: ایشان ما را تأیید نکردند، ایشان نفس خود را تأیید کردند. معلوم شد علت سکوت آقای بروجردی چه بود. ایشان نفس خود را تأیید کرده بودند. اگر ایشان در ساحت بحث علمی بود چرا اطراف خود را نگاه می‌کردند؟ او می‌فهمد که من تفرغی می‌کنم برای این‌که تأییدی بشود. این شأن علم نیست، این شأن هوی است. آدم اشکال کند، بحث کند، رد کند، تأیید کند، این‌ها همه شأن علم است اما آن‌جا که سر برگرداند که ببیند دیگری چه می‌گوید و فلان شخص سر تکان داد و تأیید کرد و فلان شخص می‌نوشت و فلان شخص تعریف می‌کرد و... همه شأن هوای نفس است و شأن علم نیست، از این‌جا شأن هوای نفس است. این را خود آن شخص می‌فهمد.

اگر ما این را بگوییم «هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوَنِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» این ناظر به آن قولی است که در بالا فرمود: «وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» آن کسی که اشتراء لهو الحدیث کرده است می‌فهمد که این اشتراء او براساس یک سلسله از اهواء است. می‌فهمد که این ردّی که از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان می‌کند، تابع شأن علمی نیست بلکه تابع نفس سرکش او است.

تبعیت از هوای نفس راهی به سوی گمراهی و ظلم به نفس

«بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» یک موقع است کسانی که ظلم می‌کنند یعنی کسانی که به مبدأ تعالی و ائمه (علیهم الصّلاه و السّلام) یک سلسله انتسابات می‌دهند، یک موقع است که این‌طور مفروض است که آن‌ها براساس باور خود این کار را انجام می‌دهند، یک موقع این‌طور مفروض است که این‌ها این را می‌فهمند که اگر ما او را رد می‌کنیم به دلیل تبعیت از هوای نفس ما است. حالا ولو در پیش خود مفروضاتی هم بکنند از این‌که آن کلام باطل است اما شوب دارد، آلودگی دارد، با این‌که من می‌فهمم که این کار را برای تشقّی نفس خود انجام می‌دهم و لذا آن مقام ابانه که در این آیه‌ی مبارکه آمده است که می‌فرماید: «بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» در این آیه می‌تواند این دو وجه جاری باشد.

معنای ظلم چیست؟

خداوند ذو الجلال در این مورد باز تعبیر ظالم را بیان کرده است. «بَلِ الظَّالِمُونَ»، ظلم مفهومی است که دایره‌ی آن تعمیم فراوانی دارد. هر جایی که «وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ» بشود، ظلم است. چیزی در غیر از موضع خود قرار بگیرد، مطلبی در غیر از جایگاه خود قرار بگیرد ظلم است.

خالق اعتباری به چه معنا است؟

من جمله از اموری که در غیر از جایگاه خود قرار می‌گیرد این است که کسی خالق اعتباری را جایگزین خالق حقیقی کند. این

مسئله یکی از مصادیق ظلم است؛ یعنی مثلاً بگوید فلان مکتشف خالق است در حالی که او خالق اعتباری است، فلان صاحب حرفه و هنر خالق است و حال این که او خالق اعتباری است نه این که خالق حقیقی باشد. این هم یکی از مواردی است که در آن ابانه‌ی ظلم آشکار است؛ یعنی مقام اعتبار را جایگزین مقام حقیقت کند، اعتبار را به جای حقیقت بگذارد. جلسه‌ی گذشته هم گفتیم اشکالی ندارد که بگوید خالق فرش اما غرض او این باشد که شخص سلسله تغییراتی ایجاد کرده و فرش را از پشم و پنبه و نخ و امثال ذلک محقق کرده است. این تغییری است که ایجاد می‌کند، این یک تحویل است که ایجاد می‌کند اما حالا بگوید این همان خلق حقیقی است. چگونه این می‌تواند خلق حقیقی باشد؟ نه اجزای آن را درست کرده‌ای، نه فعلیت بالذات از خود تو است، نه آن تدبیر بالذات از خود تو است، نه آن شئونی که دارد از تو به ظهور می‌رسد از تو است بلکه تمام این‌ها تحت تصرف و اراده‌ی دیگری است.

ضلالت و هدایت در تقابل با یکدیگر

«بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ» «ضَلَالٍ» «ظَلَّ»، «ظَلَّ» با «هَدَى» تقابل دارد. ضلالت و هدایت با هم تقابل دارند. هدایت طی مسیری است که این طی مسیر منتج به نتیجه‌ی مطلوب می‌شود که آن مطلوب برای ارتقاء و برای رفعت کاملاً مناسب است اما ضلالت حرکت کردن در مسیری است که به جایی هم می‌رسد اما آن‌جا آن چیزی نیست که این فرد خواسته بود و اراده کرده بود. ظالم هم راه می‌رود نه این که راه نمی‌رود. او هم راهی را می‌رود اما این راه رفتن او به سمت آن چیزی نیست که باید مطلوب او باشد.

بررسی بار مثبت و منفی برخی کلمات در قرآن و روایات

«ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» [۶]، «سَلَكَكُمْ» آن‌ها هم دارند سلوک می‌کنند. «ما سَلَكَكُمْ» سلوک یعنی راه رفتن در یک مسیر، اما مثبتاً، اما منفیاً. حالا در این‌جا معنای منفی مد نظر است. بعضی لغاتی را من دون جهت گفته‌اند. گفته‌اند این لغت اصلاً به این شکل در روایات نیامده است در حالی که ۲۲:۰۶؟؟ یا این که به این صورت در قرآن نیامده است در حالی که آمده است اما احتیاج به بررسی دارد.

مثلاً در زیارت عاشورات می‌خوانیم: «جَاهَدْتَ الْحُسَيْنَ» می‌گویند این زیارت عاشورا درست نیست. چرا درست نیست؟ چون جهاد در موضع منفی قرار گرفته است و حالی این که جهاد اصلاً در موضع منفی در قرآن نیامده است بلکه معنای مثبت دارد.

پاسخ به اشکالات در تعبیر کلمات به کار رفته در قرآن و روایات

اول این که این مدعا که جهاد در قرآن به موضع منفی آمده پس این زیارت غلط است مثل کسی است که بگوید تمام روایاتی که نسبت به زهد آمده است همه غلط هستند چون اصولاً در قرآن زهد معنای مثبت ندارد، معنای منفی دارد. این درست مثل همان است. این نحوه‌ی استدلال مثل همان است که کسی بگوید اصلاً ما باید تمام روایات زهد را دور بریزیم. چرا باید دور بریزیم؟ چون زهد در قرآن معنای منفی دارد. معنای منفی آن کجا است؟ سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف، یک بار در قرآن زهد آمده که آن هم در موضع منفی است: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ» [۷] تنها موضعی که کلمه‌ی زهد در قرآن آمده است همین یک مورد است که کاربرد منفی دارد.

این استدلال هم مثل همان است، این استدلال از اساس غلط است. اما ما فعلاً به این اشکال توجه نمی‌کنیم و سراغ مطلب بعد می‌رویم. ما می‌گوییم شما فرمودید: در قرآن اصلاً جهاد معنای مثبت دارد پس چطور می‌شود که در زیارت عاشورا معنای منفی به خود گرفته است: «جَاهَدْتَ الْحُسَيْنَ»، این دروغ است. در قرآن هر جا که کلمه‌ی جهاد آمده است... مثلاً «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» [۸] به این معنا است! ما می‌گوییم اما در سوره‌ی مبارکه‌ی لقمان می‌گوید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» [۹]. پس این اشکال همان اشکال «إِنْ أُوْهِنَ الْبُيُوتُ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتُ» [۱۰] است.

دقت در واژه‌یابی در قرآن و روایات

در قرآن آمده است «وَإِنْ جَاهِدَاكَ» اگر پدر و مادر تمام تلاش خود را صرف کردند... این واژه‌یابی‌های قرآن گاهی این‌طور نیست که ما بتوانیم ساده از آن‌ها عبور کنیم. نکته‌ی دیگر این است که معلوم نیست این تطبیق‌ها اصل و اساس محکمی داشته باشند. بنده یک نمونه را در مورد زهد عرض کردم، در روایات نوعاً زهد معنای مثبت دارد ولی در قرآن معنای منفی دارد. معلوم می‌شود هر کدام از این کاربردها ناظر به یک مطلب خاص است. ضلال هم همین‌طور است؛ ضلال با سلوک. اگر در قرآن برای کلمه‌ی ضلال معنای منفی آمده است به این معنا نیست که اهل سلوک منفی هستند، ما می‌بینیم که برای این واژه معنای

مثبت هم زیاد آمده است.

دلایل سقوط جهتمیان

«ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» چه چیزی شما را به سقر هدایت کرد؟ سقر مرتبه‌ای از مراتب دوزخ است. «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَ لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَ كُنَّا نَحْوُكُمْ مَعَ الْخَائِضِينَ» [۱۱] رفتیم و منحرف شدیم و خود ما هم متوجه نشدیم اما این را متوجه می‌شدیم که براساس نفس خود حرکت می‌کنیم. به هل بسیطه می‌فهمیدیم که براساس نفس حرکت می‌کنیم اما این‌که چگونه به نفس خود حرکت می‌کنیم را نمی‌فهمیدیم اما می‌دانستیم راهی که داریم می‌رویم نفس ما را سر حال می‌کند.

شادی کاذب نفس از تمجید دروغ!

شخصی داشت روی منبر از شخص دیگری تعریف می‌کرد. آن شخص از پایین منبر گفت: بگو، می‌دانم همه‌ی این‌ها دروغ است اما بگو که خیلی مسرور می‌شوم! منظور او این بود که من می‌فهمم این‌طور که تو می‌گویی نیست، دیگر لازم نیست بگویی. اما این‌که برای نفس آدم... لذلک «بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» این مقام ابانه از آن جهت است که خود انسان این را می‌فهمد.

«وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

[۱] سوره‌ی لقمان، آیه ۱۱/

[۲] همان، آیه ۶/

[۳] سوره‌ی آل عمران، آیه ۴۹/

[۴] سوره‌ی لقمان، آیه ۱۱/

[۵] سوره‌ی فاطر، آیه ۳/

[۶] سوره‌ی مدثر، آیه ۴۲/

[۷] سوره‌ی یوسف، آیه ۲۰/

[۸] سوره‌ی توبه، آیه ۷۳ و سوره‌ی تحریم، آیه ۹/

[۹] سوره‌ی لقمان، آیه ۱۵/

[۱۰] سوره‌ی عنکبوت، آیه ۴۱/

[۱۱] سوره‌ی مدثر، آیات ۴۳ تا ۴۵/